ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ

از تصانیف عارف باللہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ معظم محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مکتوبات

معہ

مناقب
ابی عبداللہ محمد بن اسماعیل البخاری و فضیلت
ابن تیمیہ

حسب الحکم جناب مولانا سید ظہیر الدین عرف سید احمد نواسہ مولانا شاہ رفیع الدین محدث دہلوی رحمہم اللہ تعالیٰ

در مطبع احمدی واقع شہر دہلی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله تعالی مجزل النعم و ملهم الحکم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحابه اجمعین

اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که اوائل صوفیه متفرق شدند به دوازده فرقه دو فرقه مردود که حلولیه و حلاجیه باشند و ده فرقه مقبول و هر صنفی را ازین ده صنف معاملتی و طریقی نیکوست اندر مجاهدات و آداب لطیف ست اندر مشاهدات و ایشان در معاملات و مجاهدات و ریاضات مختلف اند و در اصول و فروع شرع و توحید متفق اند محاسبیه منسوب بابی عبدالله حارث بن اسد المحاسبی و قصاریه منسوب بابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار و طیفوریه منسوب بابی یزید طیفور بن عیسی البسطامی و جنیدیه منسوب بابی القاسم جنید بن محمد البغدادی و نوریه منسوب بابی الحسن احمد بن محمد النوری و سهلیه منسوب بسهل بن عبدالله التستری و حکیمیه منسوب بابی عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی و خرازیه منسوب بابی سعید خراز و خفیفیه منسوب بابی عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی و سیاریه منسوب بابی العباس السیاری - هکذا ذکر الشیخ الهجویری فی کتاب کشف المحجوب و این فقیر را به هر طریقه ازین طرق از جهت خرقه سلسله می رسد و شیخ ابوطالب مکی را به جنید و نوری و محاسبی و سهل تستری و غیره ایشان سلسله میرسد و همچنین سائر کبار متقدمین را باکثر این بزرگان سلسله منتهی میگردد و چون آن زمانه گذشت مدار کار بر طریقه جنیدیه افتاد و جمهور اهل طریقه باو نسبت درست کردند و لنذکر ههنا ما یدل علی انعطاف سلسلتنا الی هذه الطرق العشر بالاجمال - اما الجنیدیة فحالها ظاهر و قد ثبت ان جنید اصحب حارث بن اسد المحاسبی - واما القصاریة فتلقن الشیخ ابوالقاسم القشیری من الشیخ ابی عبدالرحمن السلمی و هو تلقن من الشیخ ابی احمد بن عیسی و هو تلقن من الشیخ ابی محمد بن عبدالله بن منازل و هو تلقن من الشیخ الملامتیة ابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار و هو تلقن من ابی تراب عسکر بن حسین النخشبی و هو تلقن من حاتم الاصم و هو تلقن من شقیق

بن ابراهیم البلخی واما الطیفوریة فالسلسلة الشطاریة تنتهی الی الشیخ محمد المغربی المتلقن من روحانیة الشیخ
ابی یزید البسطامی والشیخ ابو القاسم الگرگانی صحب الشیخ ابا الحسن الخرقانی المتلقن من روحانیة الشیخ ابی یزید
البسطامی واما النوریة فالشیخ ابو مدین المغربی اخذ الطریق عن الشیخ ابی یعزی وهو عن الشیخ ابی شعیب وهو
عن الشیخ عبد الجلیل وهو عن الشیخ ابی الفضل الجوهری وهو عن والده ابی عبد الله الحسین الجوهری وهو عن الشیخ ابی
الحسین النوری رفیق الجنید وهو عن التستری واما السهیلیة فالشیخ ابو طالب المکی اخذ الطریق عن ابی الحسن محمد بن
ابی عبد الله احمد عن ابیه ابی عبد الله احمد بن سالم البصری عن سهیل بن عبد الله التستری واما الحکیمیة فالخواجه نقشبند
البخاری تلقن من روحانیة شیخ محمد بن علی الحکیم الترمذی واما الخرازیة والحقیقیة فالشیخ شهاب الدین السهروردی
لبس الخرقة عن عمه القاضی وجیه الدین عمر عن والده محمد عمویه وعن الشیخ اخی فرج یداحمد هما مشارکة الآخر عباس ابیه
وعن الشیخ احمد الاسود الدینوری ملباسه عن ممشاد الدینوری وملباس اخ الفرج الزنجانی لهما عن ابی العباس النهاوندی ملباسه
من ابی عبد الله محمد بن خفیف الشیرازی ملباسه من ابی محمد وقد اخذ عن ابی سعید الخراز وهو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی
وصحبت ذا النون المصری وسری السقطی وبشر الحافی والحمد لله رب العلمین + حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره
بیتی چند در رساله ایراد فقرات فرموده اند که موافق الطریق اجمال امتحان عدم شعور بحضور حق سبحانه وچون فهم
معانی آن ابیات در غایت غموض واغلاق بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف
مضامین آن بروجه وجدان کرامت ترجمان موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان مد ظله نمود باین تقریب
قلم ارشاد رقم متصدی کشف وبیان آن گردید ابیات این ست ابیات وا و جاروبی بدستم آن نگار ؛
گفت زین دریا برانگیزان غبار ؛ آب آتش گشت وجاروبم بسوخت ؛ گفت از آتش تو جاروبی بیار ؛
کردم از حیرت سجودی پیش او ؛ گفت بی ساجد سجودی خوش بیار ؛ آه بی ساجد سجودی چون بود ؛
گفت بیچون باشد و بی خارخار ؛ - الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی - دریا عبارت از وجود منبسط است
بر همه کل موجودات که بصفت وحدت خود جمیع موجودات را در گرفته وجاروب عبارت است از ذکر لا اله الا الله که نفی
اله باطله میکند مانند نفی کردن جاروب غبار خس وخاشاک را از خانه - پس در اول حالت اهل ارشاد به نیابت
محبوب حقیقی سالک را بذکر نفی واثبات میفرمایند برای نفی اله باطله هرچند در حقیقت حال هیچ باطلی نیست هرچه
هست نوعی از وجود ست وجمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق وذکر نفی واثبات دلالت میکند بر تخیل غیری
پس مضمون خطاست اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غباری باید برانگیخت پس چون سالک
بتوحید حقیقی مشرف شد اثبات غیریت از هم پاشید ونفی بیکار گشت وهمین ست معنی آب آتش گشت وجاروبم
بسوخت یعنی تجلی صفت وحدت نفی واثبات را بیکار ساخت بعد از ان اهل ارشاد به نیابت محبوب حقیقی فرمودند

که مواظبت باید کرد بر شهود وحدت تا رذائل بشریت متلاشی شود و تخلق باخلاق الله بدست آید و همین ست معنے
از آتش جاروبے برآر چون سالک مغلوب توحید بود او را حیرتے در گرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا مظهر سوے
ظاهر محجور میلانے دارد بالذات و همین ست معنی سجده بعد ازان مطلوب فناء الفنا ست که شعور بتوجه نباشد
و همین ست معنی بے ساجد سجودے خوش بیار اینجا اشکالے بهم رسید که توجه مستلزم علم بنفس خود ست زیرا که
نسبتے ست بین الشیئین حل این اشکال از جناب حضرت وحدة چنین فائض شد که مبنی اشکال خلط علم حضوری
با علم حصولی ست و آنکه علم حضوری حضور ذات شیء ست نزدیک ذات و آنکه حضور هم ذات او ست اینجا اتحاد
حقیقی ست - اثنینیة اعتبارے حالی ست بسیط که کثرة نسب را گنجایش ندارد اما در حالة نازله نسبته بین
الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد - مکتوب در تحقیق مجملے از نسبت حضرت ایشان مد ظلهم بطرق مشهوره
اکابر صوفیه و تعبیر وجود موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهور ست و بیان تقلید آنحضرت به مذهبے از مذاهب
فقها و ائمه اربعه که بنام کمترین نیازمندان صادر شده برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده چند سوال کرده بود
جواب آن بین الاجمال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر ست گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال من طریقه
نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدائے من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه حفظ صورت
ذهنیه حضرت حق ست و در مدرکه هر آدمی اشارتے بآنجناب واقع ست و آن صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق ست
و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند ازان انتقال کنند بحقیقة الحقائق و اصل
در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر ست تا چون مهذب شوند هر وقت که از اعمال کنند و معرفت تجلی اعظم
میسر شود و در سجاده خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است و اقوی نزدیک
من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول طریقه جنید و طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت
با طرق بسیار ست اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله تعالی اهلها خیر الجزاء و فائده
دیگر زائد از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکے نورے یافتم که آن نور غالب شده ست و ریاست پیدا کرده بر جمعے دو صد کس باشند یا زیاده
و آن را متوارث یافتم ابا عن جد و آن باصطلاح ما نقطه بخت ست اگرچه گاهے باعتبار دنیا باشد و گاهے
باعتبار دیانت و علم دیدم که آن نور بطریق وراثة بسینه من انتقال کرده ست - والله اعلم بالصواب
سوال دویم - آنکه صوفیه فرموده اند که بعد فناء بشریت وجود موهوب میدهند - موسی اندر درخت آتش دیده
سبز تر میشد آن درخت از نار * شهوة و حرص مرد صاحب دل * این چنین دان و این چنین انکار *

معنی فناء بشریت و وجود موهوب چیست گفتم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
شده اند آنکه نفس بهیمیه او غالب تر ست و آنکه نفس سبعیه او زور آور تر ست و آنکه نفس لطیفیه او قوی تر ست
پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب می کشد
میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را بایستی
نماند الا بعد اجازه شرع چه در باب سبعیه و چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به. اشاره بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی واقع شود محبت
حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را بایستی نماند الا اتصال بی کیف و قبله نماند توجه و
انجذاب خاطر او را الا همین معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و ازینجا دو راه پیش می آید یکی راه نور القدس و
تجرد بحت و آن شاه راهی ست به ذات بحت و دیگر راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت
واحده و طلوع آن از گوشه انا خود و انا هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقة واحده بخیال خود بعد از
اتمام هر دو راه یا یکی می آگاهانند او را بآنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را مزاحمت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای مناسب آن می کند
و بسر و روح بکیفیه اتصال مشرف میشود و بالطیفه خفیه بمعرفة حقیقة واحده مشرف میگردد این را وجود موهوب
گویند و این دو بیت اشاره بآن ست سوال سویم آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست. گفتم
بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع شود که همه اهل مذاهب
صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالی
این قدر علم داده است که فرق درمیان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی
که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدا تعالی بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده ست. الحمد لله تعالی
ایضا در جواب بعض مسائل این خاکسار ارشاد فرموده اند. بسم الله الرحمن الرحیم. محبت عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله. سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من از لطائف من کدام لطیفه است. پس لازم شد که
آنچه در احوال ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
شتی دارد وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل
صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتی
دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه
بقوة و استقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه قلب که نزدیک بروح ست وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب

آنست والله اعلم که ظهور ثمرهٔ طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یادداشتی که غالب برآن انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها و مناسب این چیزها باشد انشاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطایف مقدر است آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار درهمین موطن ؛

ایضاً۔ در حل معانی این رباعی که منسوب است به عارف روم قدس سره بر وفق درخواست کمترین املا فرمودند ؛ **رباعی** وے برسر کوے زله غارت کردم ؛ مرپاکان را جنب زیارت کردم ؛ شکرانه آنکه روزه خوردم رمضان ؛ در عید نماز بے طهارت کردم **شرح**۔ بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اولاً و آخراً ؛ احتمال دارد که معنی این رباعی بدین وجه باشد قوله وے برسر کوی الخ۔ یعنی در اول سلوک برسر راه خدا بقیهٔ فیض اکابر که از خوان نعمت حضرت ذوالنعم حاصل کرده بودند تناول کردم۔ حاصل آن است که باذکار و افکار که ازین برگزیدگان کابراً عن کابر روایت آمده است پیش گرفتم قوله مرپاکان را الخ یعنی پیش ازانکه از نجاست نفسانیه و کدورت ذهنی خلاص شوم بزرگان طریقه را به اعتقاد تمام زیارت کردم و همت خواستم چه از قبیله احیا و چه از قسم اموات قوله شکرانه الخ یعنی بعد ازانکه ریاضت تمام شد و وصول به حاصل آمد و کار از مجاهده درگذشت و به مشاهده پیوست و بسبب جدا شدن هر لطیفه از لطیفه دیگر احتیاج مجاهده نماند ترک ریاضت کردم و این کنایه است از زوال محنت و حقیقت ترک اصول مفروض مراد نیست قوله در عید نماز الخ یعنی همه اوقات وصل خوشی در خوشی است و عید در عید است و بهار در بهار است الم فراق برخاسته و قبض تفرقه روی باستتار نهاده و در همه اوقات حقیقت نماز که حضور بی کیف است حاصل شد طهارت ظاهر و عدم طهارت و نوم و یقظه برابر شد وقتے که متطهر و متوجه بجانب حق می نشیند از وقتے که مخالطت ازواج میکند یا حساب دخل خروج مے نماید در اصل حضور ممتاز نیست ؛ والله اعلم بحقیقة الامور ؛

در جواب بعض عزیزان که انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضی کرم الله وجهه نموده بودند نوشته اند

بسم الله الرحمن الرحیم ؛ استفسار کرده بودند که معنے قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه۔ لو عرفت الله بمحمد لما عبدته ولو عرفت محمداً بالله لما اتبعته چیست باید دانست که این کلمه در جائے معتمد ندیده ام والله اعلم و بر فرض صحت نقل او را معنے مناسب مشرب تصوف هست۔ صوفیه ذکر کرده اند که سالک را بسوے خدا تعالی دو راه است راه معینه قال الله تعالی و هو معکم این ما کنتم۔ و این راه واسطه برنتابد۔ و راه وسائط قال الله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله۔ و قال۔ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و این راه در حق امتیان بیواسطگے برنتابد۔ بالجمله درین کلمه اشاره رفته است به تکمیل هر دو راه و استقلال هر یکے فرداً فرداً یعنی اگر مے شناختم خدا تعالی را به محمد علیه الصلوة والسلام عابد اوی شدم و مرتبه عبودیت از من دست کشیدے

زیراکه حقیقت عبودیت بمعرفت راه بعیت راست میشود دیگر بار فرمود اگر می شناختم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را
به خدا بآن معنی که سر بآن حضرت وجود و ظهور او به صورت محمدیه مطمح نظر باشد راه وسائط که اتباع اشاره بآنست
راست نیامدے بلکه جمع کردم بین الطریقین وایفاے حق هر یکے نمودم و بر قاعده متکلمین نیز صحیح ست زیراکه
ایشان میگویند واجب ست که خداتعالی را بدلیل عقلی بشناسد نه بر اخبار حضرت مخبر صادق علیه السلام اکتفا
کند و معرفت محمد صلے الله علیه وسلم بنبوت مقدم ست بر معرفت بسیاری از صفات و احکام پس اگر خداتعالے
رامی شناخت و بشناخت او معرفت نبوة ایشان میشد پس بوجهے که می باید شناخته باشد. هذا ما ظهر لی والله اعلم

مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب مرتبه خلت و حصول این
مرتبه عظمے به آنحضرت صلے الله علیه وسلم به وساطت بعضے افراد امت و آن
افراد را مراد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالے. بشهوده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالے
سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلے الله علیه وسلم
بعد هزار سال بواسط بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علے محمد کما صلیت علی ابراهیم
مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد ازان فرد ذات حضرت مجدد ست و این مقدمه بظاهر مورد
اشکالات کثیره است از انجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلے مقامات ست
مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوة والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب
این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر براے مولای و مخدوم لباسے فاخره تیار کنند هیچ مزیتے
ایشان را لازم نمی آید وفیه ما فیه و از انجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده ست الا ان الله اتخذنی خلیلا کما
اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قوی به عدم حصول
آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث
وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلح. فلا اشکال زیراکه تشبیه بخلت حضرت ابراهیم ازین تاویل ابا
میکند پس درین مسئله آنچه نزدیک تو تحقیق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه در حالت
راهنه توفیق تحریر آن یابد بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست ست ولیکن در بعض
اوقات حقیقت الامر الطریق با جمال ذهنی یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات
تشبیح بیخی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچار ند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر
از مخالفتے از زمان که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل میباشد پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر درمیان مردمان مفتوح شده و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوة والتسلیمات بسبب علو مبدا تعین ایشان و عموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان القا شده است و بسبب ظهور انتظام دوره نبوی که از حجر بحت حضرت ایشان سر برآورده و لاسباب اخری لا تطیق ان تفصیلها عندنا هذه عنوان حظیرة القدس و شیخ آن و روپوش آن و مظنه آن و تمثیل و صورت و هرچه ازین قبیل میتوان گفت شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بروی کار می آید ضمیمه حظیرة القدس میشود به سبب انجذاب بحت نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند اهل دل بسا است که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایضاح حق آن است که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصری پیدا شود و شعله آن حجر بحت شخصی باشد از محل و آن حجر بحت بآن نور مجدد بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمشابه اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار و ادوار و قطور خود است بحسب اشخاص و ازمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال درین بیت

با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد ۞ چشم او را سرمه ام تا زلف او را شانه ام ۞

چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون نغمه و حرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشارة و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیة آن لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابة دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز آن صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و نار صیرورة آن مرکز دائره تامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبیت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت غایب اسد ابری اعتراض بفقدان ناب و اظفار اسد و یا دبر و ذنب او وجهی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه در بیان دوائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است که ببعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده حیثیت جمعیت پیدا کرده و به بعض اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل حجر بحت و انانیه کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه و تفصیل حقائق این دوره شرحی که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد را حاصل این دوره اند و لسان معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و در دست وی بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار و مکون

کائنات ست وشکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم الله تعالی له الاجر فقیر در اکثر معارف که شیخ بزبان
فتح دوسه آورده مصدق اوست مثل اشارة بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز وایما دران تجاوز نکرده وسخن بی پرده
ادا نه فرموده ومثل قول بحقانیت علما اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند ومخالف
بودن آنها بالتحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرة القدس وتجلی اعظم وآن متعین
ست در نفس کلیه بلسان صورت را بے که در مرآة متعین شود ازین تعین بساطت اولی چند مرحله بر تربت
والیشان هرچه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست ودرست ست ودرین صورت واجب ست قول بحدوث
ماسوی الله وقول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد انیست انچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ
مجدد متعین شده واگر تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت
است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط واثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم
بآن معنی که بتوسط او بعد هزار سال مردمان حصه از آن خلت یافتند ودرینجا هیچ خدشه لازم نمی آید زیرا که
فضائل اضافیه مثل مقتدا ومتبوع عجم شدن بتوسط خلق متحقق شده است وهمچنین هر عالمے که بسبب او
جمع مهتدی شوند واتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند وآن عالم واسطه عموم
دعوة ومقتدا بودن آنحضرت صلعم مر آن قوم را خواهد انکار آن مکابره هست - والحمد لله تعالی اولا وآخرا
وظاهرا وباطنا وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه وسلم تسلیما کثیرا ؛؛ ؛؛

ایضا - مکتوب ارشاد اسلوب که بیکے از علماء مدینه منوره علی صاحبها الصلوة والتسلیمات
والتحیة متضمن اجازه روایه حدیث شریف وتلقین ذکر نفی واثبات موافق طریقه علیه نقشبندیه ارقام فرموده اند
الحمد لله الذی خص هذه الامة المرحومة بفضیلة عظیمة هی حفظ الاسناد واتم من شأنهم لسعة الطرق وعلو سند
وما اعظمه من امداد والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وقاید الغر المحجلین شفیع المذنبین
یوم الدین وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو ولی الله بن عبد الرحیم
العمری الدهلوی وفد علینا ببلدة ولی من اقلیم هندوستان حبیبنا الفاضل من العلوم الدینیة حصة وافرة الذی
علیه آثار صلاحه وبرکات تقواه فهی ظاهرة وباهرة الحافظ المجود للقرآن العظیم الفاطن بمدینة النبی الکریم
الخطیب بالمسجد النبوی مولانا المکرم المبجل الشیخ ابراهیم افندی ذکره الله تعالی فیمن عنده وضاعف
بره ورشده ابن المرحوم مصطفی چلبی الکنجی اعظم الله اجوره واسبغ فی افق الخیر نوره فاراد ان یقرأ علی
شیئا من الحدیث واستجازنی لما تصح لی روایته فقلت هذا امر منکم یا اهل الحرمین بدأ والیکم یعود وتلک
کلمة کنتم احق بها واهلها وحق الرب المعبود فلما ابی الا الاذن ولم اجد بدا من الاجابة مستمدا من توفیقه ارشد

والاصابة فقرأ علىّ اوائل الكتب الستة وغيرها من مشاهير الكتب الحديثية ولقنته الذكر بالنفي والاثبات على طريقة السادة النقشبندية واجزته بكل ذلك وبجميع ما تصح روايته بشرط المعتبر عند اهله ووصيته بما وصاني به مشايخي من التقوى واتباع جادة السنة في الظاهر والباطن وقد اتصل سندي والحمد لله بسبعة من المشايخ الجلة الكرام الائمة القادة الاعلام من المشهورين بالحرمين المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن العلاء البابلي والشيخ عيسى المغربي الجعفري والشيخ محمد بن محمد بن سليمان الرداني المغربي والشيخ ابراهيم بن حسن الكردي المدني الشيخ عيسى بن علي العجمي المكي والشيخ احمد بن محمد بن النخلي المكي والشيخ عبد الله بن سالم البصري ثم المكي ولكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها او جمع له فيها اسانيده المتنوعة في علوم شتى اما البابلي فاجازني بجميع ما في منتخب الاسانيد الذي جمعه الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردي عن ابيه وعن مشايخه الثلثة الذين سردنا اسمائهم بعد ابيه كلهم عن البابلي واما الشيخ عيسى فناولني مقاليد الاسانيد تالفه شيخنا ابو طاهر واجازني بجميع ما فيه ابو طاهر عن الاربعة المذكورين عنه واما ابن سليمان فاجازني بجميع ما في صلة الخلف تالفه شيخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف مكاتبة واجازني بجميع ما فيه ولده محمد وفقه الله عنه واجازني بجميعه السيد عمر عن جده عنه واما الكردي فاخبرني بجميع الامم تاليفه سماعا عليه ابو طاهر لقراته على ابيه المذكور واما العجمي فالف الشيخ تاج الدين الدهان رسالة بسط فيها اسانيده اجازني بجميع ما رواه العجمي ابو طاهر عنه وكان ابو طاهر قارئ در سه واخص تلامذته وقرا عليه الستة بكمالها سمعت من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفي مفتي مكة اوائل الستة وشيئا من مسند الدارمي وموطا محمد وآثاره واجازني لسايرها وبجميع ما تصح له روايته عن العلجمي واما النخلي فله رسالة جمع فيها اسانيده اجازني لها ابو طاهر عنه وناولنيها الشيخ عبد الرحمن النخلي ابن الشيخ احمد المذكور واجازني لها عن ابيه واما البصري فالف ولده الشيخ السالم له رسالة اجازني لها وبجميع ما تصح روايته السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور وسمعت منه اوائل الكتب واجازني ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكماله عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقرا عليه شمائل الترمذي بكماله الاحاديث سمر النشار فانه سمعه منه وهذا آخر ما اردنا املائه في هذه الورقة ∴ والحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً

در جواب مکتوب مخدوم شیخ عبد الرؤف اصدار یافته ∴ حقائق و معارف آگاه مذکره اهل الله عزیز القدر جلیل المقام زبدة الکرام قدوة الانام مخدوم و شیخ عبد الرؤف سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مکشوف باد - مکتوب بهجت اسلوب که در تفقد این ضعیف اصدار شده بود رسید - الحمد لله که عزیزان متوجه حال این مسکین شکسته بال اند از توجه تفقد ایشان امید قوی می شود ترقب از مکارم اخلاق ایشان آن ست که آینده بر سنن گذشته متفقد احوال و داعی بظهر الغیب باشند ∴ احسن الله الیکم واطال لقاءکم وعمم فوائدکم وتمم عوائدکم ∴ والحمد لله اولاً وآخراً

روز پنجشنبه [illegible] سنه ۱۱۵۷ [illegible]

حضرت مخدومی شاہ نور اللہ بدھانوی سلمہ اللہ تعالی معنے این بیت التماس کردہ بود
کہ منسوب ست بحضرت حکیم سنائی قدس سرہ بیت این ست بو متبوع صوت اجمال بہ وقف تفصیل منعکس شد حال
وحضرت الیشان ادام اللہ بقارہ معنے آن بتوجہ نوشتہ اند کہ تاویل این بیت بر قاعدہ تصوف آن ست کہ
در مرتبہ فیض اقدس ذات بوجود عالم شد۔ بعد ازان باینجا بو دخود التفات فرمود ہر نحوی ازان آنجا حقیقتے
گشت از اعیان ثابتہ پس در مرتبہ اجمال کہ عبارت از مرتبہ فیض اقدس ست بو د اجمالی متبوع ست و
ماہیات تابع آن کہ بہ تشعب التفات با نجا خودش منشعب شدہ واو را تحقیقے وقیامے نیست الا بہ ذات
ودر ذات وبرای ذات ودر مرتبہ فیض مقدس کہ تفصیل عبارت از وست حقیقت وجود تابع ماہیات شد پس
در ہر ماہیتے احکام علے حدہ بر روی کار آمد بحقیقت آن احکام وجود ست لیکن مفید بقانون آن ماہیت ومعین
بمسطر آن پس درین مرتبہ وجود تابع ماہیات گشت ✽ در تحقیق مسئلہ سیادت فرزندان
شریف کہ پدران آنہا دو شرفا باشند بر وفق التماس خاکساران املا فرمودند
الحمد للہ۔ سیادت وشرف را آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بیان نہ فرمودہ اند کہ چیست ودر قرآن ثلثہ اولے ہم
اصطلاحی مقرر نہ شد آنچہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بر آن احکام شرع دائر فرمودند لفظ اہل قربی واہل بیت
است وفقہا اتفاق کردہ اند کہ اگر کسے چیزے بر حسنیین یا حسینیین وقف کرد فرزند حسنیہ یا حسینیہ چون
پدرش حسنی یا حسینے نباشد داخل نمیشود واین موافق علم انساب ست وموافق احادیث صحیحہ واگر بر ذریۃ
حسن وحسین وقف کرد ابن حسنیہ یا ابن حسینیہ کہ پدرش حسنی یا حسینے نیست داخل مے شود ودر لفظ ولد اختلاف
کردہ اند پس وظیفہ فقیہ درین مسائل آنست کہ گوید اگر اصطلاح زمان واقع شدہ باشد کہ شریف وسید
بجاے اہل بیت وذوی القربے اطلاق کنند ہمہ بنی ہاشم سادات باشند واگر اصطلاح زمان چنین ست
کہ ذریۃ حسن وحسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند واگر اصطلاح زمان چنین باشد کہ حسنے یا حسینے را
سید وشریف گویند اولاد بنات داخل نشوند وحق آنست کہ شیخ جلال الدین سیوطی گفتہ است در رسالۃ
العجاجۃ الزرنبیۃ فی السلالۃ الزینبیۃ کہ اتفق السلف علے ان ابن الشریفۃ لایکون شریفا حتے یکون
ابوہ شریفا۔ پس اینست اصطلاح مشہور از سلف وخلف وہیچ شبہہ نیست کہ در زمان ما از سید و
شریف حسنی وحسینی را مے فہمند پس اطلاق اسم سید اولاد شریفہ وسیدہ چون پدرش شریف نباشد صحیح
نیست وکفاءت ہم از جہت آباست ونسب ہم از جہت آبا۔ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم زبیر را از
بنی ہاشم نشمردہ وسہم ہاشمیان بایشان نداد وحضرت عمر رضی اللہ عنہ دفتر بر قبائل نہادند واولاد بنات
قومی را بآبا منسوب ساختند نہ بقوم امہات واہل نسب اولہم الی آخرہم۔ برہمین رفتند لہذا محمد بن حاج را

در عثمانیان مے نویسند نه در علویان حالانکه والده ایشان دختر حضرت امام حسین ست رضی الله عنه و شواہد
این مسئله بسیار ست و من انکر الاجمال ہان علیه التفصیل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل۔ اگر کسے گوید که
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضے الله عنهما سیادت از طرف والده داشتند پس می باید که سیادت
از طرف والده باشد جواب گوئیم که سیادت در عرف متقدم بمعنے بزرگی و ریاست ست و آنحضرت صلے
الله علیه وسلم ایشان را تشریف دادند باین که هما سید شباب اهل الجنة ای رئیسا شباب اهل الجنة
و این سیادت بملاحظه کمالات باطنه است نه بحسب نسب و هر حکمے که ایشان داشتند از احکام اهل بیت
و ذوی القربے همه از جهت هاشمیته بود الا ذریته آنحضرت صلے الله علیه وسلم بودن که از جهته والده داشتند
و ابو عبد الله حاکم روایت کرده است حدیثے باین مضمون که اولاد هر زنے منسوب میشوند به پدر خود الا حسن و حسین
که منسوب بمن اند پس اگر ایشان را محمدی بگویند درست ست و این کرامتے ست مخصوص بایشان و من بعد
حکم همان ست که سیادة اصطلاحی ست اگر مراد بآن حسنی و حسینی بودن ست و هو الظاهر پس سیادت از جهته آبا
باشد دون الامهات و اگر اصطلاح دیگر پیدا شود بهمان اصطلاح سخن گوئیم چنانچه اگر قومی سید ترک را
بگویند یا حبش را فلا مناقشة فی الاصطلاح ؛ کتبه الفقیر الی رحمة الله الکریم ولی الله بن الشیخ عبد الرحیم
برائے حضرت مخدوم میان محمد عاشق پهلتی سلمه الله تعالی ؛ نوشته اند
شوقے که بدیدن شما داریم بحقیقة ازلی ست که تجدد را در رنگ زوال بدامن او دست نمیرسد همین یک
لطیفه است که بجوشش مے پیچد از یکے سر بر می آرد و قبله توجه دیگر برامی سازد و بجو داند میگردد و تنتقل
الصفات من جر عاتها و صبابتی با علو لا تنتقل ؛ بعضے نکات غریبه که در بعض
اوراق به خط مبارک ایشان یافته شد تبرکًا نقل آن نموده شد ـ منها
عم بزرگوار من علیه الرحمة در مجلس حاضر بودند در انجا تحقیق بیت مشهور که علم حق در علم صوفے گم شود ؛ این
سخن کے باور مردم شود بحث افتاده بود و هر یکے چیزے میگفت شخصے از مجلسیان توجیها آغاز کرده که علم
حق در ترکیب مقلوب ست تقدیرش آنکه در علم صوفے گم شود ـ فلا اشکال آخر عم من به بداهت جواب دادند
این سخن کے باور مردم شود ـ منها ـ طفل بودم که شیخ فیروز شاه که از مشاهیر عصر بودند و در سلسله شیخ
آدم بنورے پیوند داشتند بملاقات حضرت والد رضے الله عنه آمدند همانا که مشرب ایشان تجویز رویته حق
سبحانه بود ببصر در دنیا لهذا درین مسئله با حضرت والد بحثے میکردند این فقیر باوجود طفولیت قطع بحث
کرده بایشان و المنوم که بصر یا از غایته ضعف و ناتوانی چیزے که خلف ما باشد نتواند دید بلکه آنچه برسر ما
باشد نتواند دید بلکه اقرب ببصر از نفس خود چیزے هست نفس خود را نتواند دید باوجود این ناتوانیها چه امکان

باشد کہ لطیف لطیف را معاینہ کند ازین ترقیات از ادنے با علے نہایت در ابتہاج و استعاش آمدہ ترک آن بحث نمودند و ہمگی کلام ایشان بعد ازین تقریر ستایش این مسکین بود و پرسش حال و بیان مآل واللہ اعلم منہا۔ روزے حضرت والد قدس سرہ در راہے میرفتند و ہلی بود کہ یاران بنوبت سوار مے شدند بعضی یاران از نوبت رعایۃ تسویۃ نکردند و بحال پیادگان وملال ایشان التفات ننمودند حضرت ایشان گفتہ فرستادند کہ قولہ تعالے۔ اعدلوا ہو اقرب للتقوی در کدام سیپارہ است در فکر تجسس آن افتادند و مقصود کلام نہ فہمیدند فرمودند بپرسید کہ این آیۃ در قرآن ہست یا نہ دریافتند کہ غرض چیست میان بدرالحق فرود آمدند و التماس نمودند کہ این آیۃ در محلے واقع شدہ کہ بعد از ورود بعدازدی ست منہا۔ روزے حضرت والد قدس سرہ بمیان محمد دلیل ملاطفہ فرمودند کہ رغبت خاطر شما بصوت متناسب بیشتر ست یا بصورت جمیلہ گفت بصوت تبسم فرمودند و گفتند ع شنیدن کے بود مانند دیدن ؛ منہا۔ در بزم چون خسرو و شیرین بہم آمدند ندیمان بامر خسرو این مردم را دستانہا زدند یکے گفت در زمین گنجے نہادہ بود فرید و نے ازان خبر یافت و آن را باز کرد و گنج برداشت دیگرے گفت تذروی با تین سرو ی منجر امید و بازی میکرد ناگاہ شاہین آمد و او را نخچیر کرد۔ دیگرے گفت چشمہ بود شیرین تشنہ شیرے بدانجا رسید و سیراب شد۔ دیگرے گفت لعلے بود گران قیمت در کانے پنہان شد مے بدان اطلاع یافت و بر گوشۂ تاج نہاد رونق بر رونق بیفزود۔ دیگری گفت گوہرے بود فرد آنرا با یاقوتے منضم کردند عقدے گران بہا ازان منتظم شد۔ دیگرے گفت آفتاب و ماہ ہر دو باہم قرار گرفتند خسرو گفت شیرے بود اندر مرغزاری گوزنے راہ او گرفت رسن در گردن شیر یان افگند و اسیر خود کرد شیرین گفت شاہے کامرانی کنیزکی را نواخت کنون کز دست خسرو نقلی و جام ست نہ گنجی و کہ صد خسرو غلام ست بزم و در سایہ آن ماجو یاد ندیمش بخت و دولت ما روز باد ؛ منہا۔ مستعد خان مردے بود از فضلای روزگار در معقول دستگاہے تمام داشت بعد از تحصیل جاہ و حشمت بوطن خویش مراجعت نمود و انجا تزوج کرد چون دو سہ ہفتہ از تزوج او بر آمد بدل وے دردی پیدا شد و در یکدو ساعت جان تسلیم کرد شنیدم کہ دران زمان این بیت تکرار مینمود و دست تاسف برہم مے زد ؎ عمر در تحصیل دانش رفت نادانم ہنوز ؛ کاروان بگذشت و من در ساربانم ہنوز ؛ و من منظوماتہ دام فضلہ۔ فراغت یافتم از حج و عمرہ ؛ چو احرامے بکوی تو بستم ؛ چو دیدم روی زیبائے تو جانا ؛ ز تشویش وجود خویش رستم ؛ بیا ساقی بدہ جام شرابے ؛ کہ مخمور صبوحے الستم ؛ ایضا۔ محبت نام جوشش طبع و میل نفس گشتن ؛ سر اہل محبت در دو عالم گاو خر باشد ؛ ز نازک طبع غیر از خود نما بہانے آید ؛ درخت بید را دیدم کہ دائم بے ثمر باشد ؛ بوسعت مشربان بر یک تعلق در نمیگیرد ؛ اگر نقشے زنے بر روی دریا بے اثر باشد ؛ ایضا۔ مزاج صاف طبعان را بجز غربت نمی سازد

ملد، گرد آبِ صاف چون یکجا وطن گیرد ❊ صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد ❊ برو بالوعہ را چون در دشنید
تماشا کن ❊ ایضاً ۔ ہر ذرہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند ❊ سیل تا نشست یکجا باطنش صافی نہ شد ❊
؎ دوائے درد من بہ جمع اضداد توئی نازم ❊ نمک ریز دل مجروح من ہستی و مرہم ہم ❊ جہان و جان فدائے
وضع شوخ شہر آشوب ❊ قیامت می نمائی دم عیسے و مریم ہم ❊ دریں دو بیت اشارت کردہ شد بہ حال
عجیب کہ آن جمع ست در قلق قلب و انس روح دریک حالت و تاذی از ان یک و التذاذ از ان دیگر بیکدفعہ
؎ توئی اول توئی آخر توئی ظاہر توئی باطن ❊ توئی مقصود اہل دل توئی مشتاق ہمدم ہم ❊ زیک منبع دریںجا
مختلف فوارہ میجوشد ❊ مزاج حرص قارون زہد ابراہیم ادہم ہم ❊ بخارے از زمین خیزد بباد جو د رآمیزد ❊
گہے باران ریزان ست دگاہے برف و شبنم ہم ❊ دریں سہ بیت اشارتست باضمحلال حقائق متخالفہ دریک حقیقت
و امتیاز احکام درمیان حقائق متخالفہ بسبب امتیاز صور و ہیاکل ؎ کدامے طرفہ نیرنگی دریں کاشانہ سر دادی
کہ عالم پائے کوب از دست عشقت گشت و آدم ہم ❊ دریں بیت اشارتست بسریان عشق در جمیع عالم چہ
فلک وچہ ملک وچہ عنصر وچہ اعراض خصوصاً انسان کہ عشق طبعی و ارادی ہر دو دارد تا نکہ سبب سریان
آن بصحت کلیہ است ❊ در تقریظ رسالہ لبعض اہل عصر کہ املا فرمودہ بودند ❊
رایت وریقات تدل بشرہا ❊ علی بشر تحریرلہا ہو ضابط ❊ جلیل و کریم النفس و العرق ماجد ❊ بجلتہ الضحی
لمن لاذ حائط ❊ وما کان من مدح قضیہ ثبوتہ ❊ وما کان من قدح فذا عنہ بائط ❊ ولا غرو یبدی نکتہ المعنیہ ❊
اذا العلم مبسوط و ذلک باسط ❊ رباعی تا ظن بری مدرک تا زندہ دل ست ❊ تا تو سن تا زندہ با زندہ دل ست
گویم بتو رمزے اگر فہمی آنرا ❊ این جوہر تابندہ بخود زندہ دل ست ؎ ناگزیر تو منم ای مہ لپذیر ❊ رو مگردان
بعد ازین از ناگزیر ❊ من ترا مشفق ترم از صد پدر ❊ در من آویز و مرا محکم بگیر ❊ غیر من گر با تو بایستی بود ❊
آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ❊ جان من در ہجر یار خود بسوخت ❊ من عذاب الہجر اجرنی یا مجیر ❊
بیقرارم روز و شب بے روی یار ❊ باز بنما روے یارم یا قدیر ❊ اندرونم بے جمالش نار شد ❊
کے شود یارب بوصلش مستنیر ❊ ای برادر بعد ازین ہشیار باش ❊ فرق میکن درمیان شیر و شیر ❊
در کشف دقائق معانی ۔ رباعی کہ دریں نزدیکی از زبان خامہ گوہر فشان بندگان
حضرت الیشان تراوش نمود بموجب استدعای حضرت مخدوم شاہ نور اللہ بدہانوی تحریر یافت
برادر عزیز القدر شاہ نور اللہ تعالے ۔ از فقیر ولی اللہ عفی عنہ ۔ بعد از سلام محبت مشام مطالعہ نمایند
کہ معنے این رباعی استفسار کردہ بودند ؎ تا ظن نکنے مدرک خواہندہ دل ست ❊ تا تو سن تا زندہ با زندہ
دل ست ❊ گویم بتو رمزے گر فہمی آن را ❊ این گوہر تابندہ بخود زندہ دل ست ❊

غرض ازین رباعی تنبیه ست بر حقیقت انسان که آنرا تعبیر میکنند و بیان طبقات آن حقیقت پس طبقه
ظاهره ازوی قوت مدرکه متحرکه بالاراده است و این معنی در جمیع انواع حیوانات یافته میشود و این طبقه آن نیست
که انسان بآن ممتاز باشد طبقه خفی تر این عقل ست که در حیوانات یافته نمیشود و اخص صفات عقل انتقال ست
از چیزے بچیزے خواه بطریق قول شارح باشد یا برهان یا دلیل مطابق یا حدس و آنرا باعتبار این صفت بتوسن
تازنده تعبیر کرده شد زیراکه دور دورفتن عقل در افکار مشابه است بدو بدان اسپ تیزرو در لفظ توسن اشعار
است بآنکه اصل عقل همان قوت حیوانی ست هرچند بزیادت بعض امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از اخص
صفات او فخر و بر خود کشتن و در جلب نفع و دفع ضرر و حب جاه همت صرف کردن ست و باین اعتبار بازنده
گفته شد و این طبقات بمنزله پوست ست حقیقت آدمی را و اصل حقیقت او گوهرے ست تابنده یعنی منضی و متشعشع
و نجود زنده یعنی بجودی که جسم باو زنده میشود و او را معنی زندگی از کسے حاصل نشده و آن نفس ناطقه است
بلکه بحر بحت که روشنی نفس ناطقه ازوی ست و او فی الحقیقة حبابے ست از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر شده
و در آخر ملحق خواهد شد بتجلی اعظم و ابدالدهر همان وجه خود که بمنزله وجه عرض ست منسبته جوهر در ضمن تحقق تجلی اعظم
ابدالدهر متحقق خواهد ماند ؛ والسلام ؛ **عزیزے معنی این بیت استفسار نموده در جواب او املا فرمودند**
بیت ای مشکل حل و حل مشکل ☙ زان سوے ازل بهشت منزل ؛ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه مسمی بیتی که صاحب مسموعات از خواجه عبید الله
احرار والیشان از خواجه محمد پارسا قدست اسرارهم نقل کرده اند استفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت را
تیه بخاطر میرسد مینویسد والله هو الموفق الصواب ۹ ای مشکل حل و حل مشکل ؛ زانسوے ازل بهشت منزل
این بیت مسوق ست در تعریف حال انسان کامل قوله ای مشکل حل یعنی ای اجمال تفصیل و این کلمه اشارت
است بآنچه نزدیک صوفیه صافیه مقرر شده است که عالم تفصیل ست و انسان کامل اجمال آن ۹ و تزعم
انک جرم صغیر ؛ وفیک انطوی العالم الاکبر ؛ قوله و ای حل مشکل یعنی ای علة غائیة عالم زیراکه هر چیزے
که پیدا میشود ناظر در حکمت الهی میفهمد که این ایجاد را علة غائیة هست و تشخیص آن نمیتواند کرد چون معرفت او
بانسان کامل رسید آن مشکل حل شد و آن مبهم مشخص گشت و حکمت ایجاد عالم مبرهن گشت پس این کلمه
اشارتست بآن نکته که بر السنه صوفیه میرود لولاک لما خلقت الافلاک قوله زان سوی ازل الخ اشارة
ست بآنکه حقیقت انسان کامل یعنی نقطه از مبادی که اصل وجود او شده ست و وجود او ظل آن نقطه گشته است
حقیقت الهیه ست که جامع جمیع صفات کمال ست و احدیة جمع وجوب و امکان و آن حقیقت پیش از
حقائق وجوبیه که ازلے اند بچند مرتبه متحقق شده ست تقدما ذاتیا لازمانیا ولامکانیا کما لا یخفی و در تحقیق عدد شت

نکته آنست که صفات ذاتیه نزدیک ماتریدیه هشت ست و نزدیک اشاعره هفت پس عدد اکثر را اختیار کرد که اکثر اقعد ست بمطلبی که اراده نموده ست و هذا القدر کاف لمن کان مطلعاً علی اذواق القوم والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

شخصی از معنی بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق الخ سوال کرد که مراد از عشق و موت و حیوٰة چیست و گفت که عشق الهی چگونه متصور شود که موقوفست بر تصور مطلوب و تصور مطلوب اینجا بکنه محال ست و اگر بوجه تصور کنند معشوق همان وجه باشد و اگر مراد عشق مظهری باشد باید که عاشق دینار و درم را نیز عاشق الهی گویند حضرت ایشان جواب فرمودند
الحمد لله المراد من العشق المحبة الذاتية التي لا تنال الا بالتجلي الذاتي والمراد بالحيوٰة الكمال الجامع بين الجذب والسلوك الذي به يصير الانسان خليفة الحق ويتوقف على وجوده بقاء العالم والمراد بالموت رد النفس الى اسفل السافلين والانغماس في البهيمية ويكفي في تعلق الذي اردناه ميل المظهر الى الظاهر وميل الدائرة الحادثة بحركة الشعلة الجوالة الى تلك الشعلة وميل الاجسام الارضية الى المركز ولا يحتاج الى تصور شيء وان كان يستتبع التصور ثم الوجه الذي حصل به العلم مرآة لا كنه فالمنطبع في النفس هو الوجه والمنكشف عليها بنوع من الانواع الانكشاف هو الكنه وثبوت حب الله عز وجل فضلا عن امكانه ثابت بالكتاب والسنة واتفاق الائمة قال الله تعالى يحبهم ويحبونه وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه وكلام كبراء الامة كثير لا يخفى على من اراد تتبعه والسلام على من اتبع الهدى ؛

عزیزی معنی این فقره که از کلام حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی استفسار نموده بود ؛ که گفت اگر دعوی کنی معنی خواهند چون معنی پدید آمد سخن نماید که از معنی هیچ نتوان گفتن در جواب نوشته اند ؛ ظاهر آن ست که لفظ سخن نماید تحریف شده است در اصل سخن نماند باشد درینصورت معنی ظاهر ست که اگر کسی دعوی کمالی بکند از وی تحقق آن کمال بظهور آثار آن طلب کنند و چون معنی یعنی نسبت الهی بطریق غلبه در شخصی متحقق شود سخن نماند یعنی وی مشغول باظهار آن نسبت و شرح و بیان آن نمیشود زیرا که الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصرند و اگر نسخه صحیح سخن نماید باشد معنی او سخن سو نماید و بروی ظاهر نشود

روزی عزیزی بحضور آنحضرت سلمه غزلی چند طرب انگیز خوانده از انجمله غزل عراقی بود آنجناب خوش فرمودند

نخستین باده کاندر جام کردند ؛ مزاجش عکس آن گلفام کردند ؛ ز دریای قدم موجی بر آمد ؛ مراو را بحر امکان نام کردند ؛
هویدا شد در امکان صورت حق ؛ بآن صورت جهان آرام کردند ؛ همی بایست تفصیلی از آن فن ؛ مکارم را بجا اتمام کردند ؛
شراب وحدت از خمخانهٔ غیب ؛ مرا صبح ازل در کام کردند ؛ چو غلطیدم ز مستیها بهر سو ؛ حریفان مستی از من وام کردند ؛
حقیقت را که مستور از نظر بود ؛ بما مشهود خاص و عام کردند ؛ پس آنگه موج دریا باز کردند ؛ باتمام فنا اکرام کردند ؛

ایں رمزے دقیقے باتو گویم ؛ بخود آغاز بر انجام کردند بعوض النظم این ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة
وتعیین مراد از باده وجام واستعاره از چشم ساقی وحاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکے آنکه از
جام مرتبه امکان مراد باشد واز باده کمال او بافاضه صور انواع وخواص آن واز مستی چشم ساقی فیض اجمے
که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما وحقیقت محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات ودرین نظم عدول باوضح
از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است عکس روی آن گلفام زدریای البین
اشاره بهمین معنی ست دیگر آنکه کمالاتے که در طبقه بنی آدم ظاهر شده واتمام خواص نوعیه واستقرار
احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطه انجاز تجت افراد کمال ست که وجود ایشان بجهت مصلحت
تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است وفی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق بدین اشارت بهمین تفصیل
تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواختهاند ودر انتشار دنیا از ایشان آثار همان
استعداد بر روی کار آمد ملل ومذاهب پدید آمدند واعلام ارشاد برافراشته شد وسبب هدایت جماعت بنی آدم
گشت وبحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ اله چیزے می فهمند وذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهے از
وجوه ملتفت میشود واین همه برکات نفوس کامله ست چه نفوس مقارنه باجساد وچه مفارقه از انها ومعاد
این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم ومشمول شدن بفیض آن بوجهے که انا واسطه ایشان را در خود مستهلک
سازد وانانیات صغری را وجودی بیدانه باشد ودر هیچ بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز وبلسان اشارت
ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم امید او معاد نفوس کامله است ؛ والسلام ؛

تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی قدس سره که عزیزے سوال نموده بود حضرت ایشان
جواب آن ارشاد فرمودند ؛ ابیات این ست که نوشته شدند ؛ هم بخوان استیئس الرسل
اے عمو ؛ تا بظنوا انهم قد کذبوا ؛ این قرات بخوان که تخفیف کذب ؛ این بود که خویش بیند محتجب ؛
در گمان افتاد جان انبیا ؛ ز اتفاق منکرے اشقیا ؛ جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیئس
وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند وکذبوا به
تخفیف میخواند وتخفیف را مفسد معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نا امید
شدند پیغامبران وگمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعے که ایمان آورده
بودند خطره ارتداد بخاطر ایشان گذشت ونسبت دروغ جانب انبیا مخطور ایشان شد واگر کذبوا به
تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی [illegible]
وحی دروغ فرستاده بایشان واین گمان مخالف عصمت انبیاست آخرج البخاری عن عروة عن عائشه

قالت له وهو يسألها عن قول الله عز وجل حتى اذا استيأس الرسل قال قلت اكذبوا ام كذبوا قالت عائشة
كذبوا قلت فقد استيقنوا ان قومهم كذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمري لقد استيقنوا بذلك فقلت لها وظنوا
انهم قد كذبوا قالت معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك بربها قلت فما بال هذه الآية قالت هم اتباع الرسل الذين
آمنوا بربهم وصدقوهم وطال عليهم البلاء واستأخر عنهم النصر حتى اذا استيأس الرسل ممن كذبهم من قومهم و
ظنت الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس کذبوا به تخفیف میخواند و میگفت خدا تعالی
جای دیگر میفرماید وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم تؤمن قال
بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراهیم و حنظله گفت نافق حنظله
پس شک و ظن اینجا مجاز ست یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب
شک کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سایر متشابهات قرآن ست مثل آیه
[illegible] که بمعنی جواب آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم
الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن
ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال ویهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة
واما الظن الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله الذین هم اعرف
الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قراة ابن عباس اختیار میکنند و توجیه
میفرمایند که احوال انبیا مختلف ست در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال آینده رأی العین می بینند و
در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رأی العین فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب
بشریه رو میدهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد مکتوب هدایت اسلوب
بر حسب استدعای کاتب حروف که در طلب دلیلی واضح بر فرقه ناجیه واقع شد تحریر یافت
الحمد لله والصلوة والسلام علی افضل انبیائه - اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی
توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد درینولا شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق
متعدده دارد و صائب ترین طرقها طریقه شیعه امامیه ست که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت ست
و اهل البیت ادری بما فیه زینهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بر طور امامیه
ترا تعلیم نمایم بعد از ان با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین
فرق اسلام ست زینهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال بعد ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود و هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز

فاضل گفت در مسجد جامع بر دو بر ملا وقتی که الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش ایشان بکنم
ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیدهٔ خود میان ایشان خائف و هراسان است پس سواد
اعظم را تابع شود باین تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سخن پاکیزه گشت و مقابل این حکایت خواجه محمد امین
راسوانی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتماد نموده امری خطابی بلکه شعری است
اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند
و لیا به حالت شایعه که عموم ناس بدعت بودن آنرا نمیدانند و در استحسان آنها را افتاده اند و همچنین است
کلام درمیان مذهب حنفیه فیما بینها کما لا یخفی بعد از ان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست
که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که دران حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبوده از ادریافت بحقیقت
مهتدی شده واگر نفس و شیطان اراده داشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که معذور نباشد
بعد از ان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد از فقیر حفظه عنه طلب کشف آن نمودند
گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرائع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که
از علوم حاصله مخزونه فی الصدور حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد
هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غراء و گردن نهادن باحکام
قرآن و چنگ زدن بفرمان حضرت رحمت مهداة علیه و علی آله و صحابه افضل الصلوة اول چیزی
که عقل آنرا بر خودش واجب می گرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الهی
باید کرد و مرد مثلا که آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام ما در شخصی است که تصدیق کرده است
بتکلیف الله تعالی عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزی
که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بجز تتبع روایات
ثقات نمی تواند بود و تا ما بر خود لازم میگردانند که اخبار اهل ملت از ائمه خود دو قسم میباشد نقل لفظ
صاحب ملة و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف
عقل حصر می کند اخبار حضرت علی کرم الله تعالی وجهه باتفاق موافق و مخالف عقل تام و حفظ عظیم
و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت [illegible] تا آنکه درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و نا هیچ احدی قدح دران اخبار بظهور نپیوسته
بر خلاف جان آرا خاصة و کبار دار و دیگر لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعة حفظ آن اخبار نموده تا آنکه

در ندوین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض با بعض متشابه یافتیم واختلاف فاحش درمیان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لا یخفے وہمچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود وحضرت عائشه وابو ہریره وابو موسے وعبد الله بن عمرو بن العاص وانس وابو سعید وجابر وہلم جرا الے سائر الصحابة آثار حفظ وضبط وکوشش تعلم در حفظ احادیث آنحضرت صلے الله علیه وسلم از ایشان ظاہر شد واخبار بعض را با لبعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعے که این اخبار را متتبع اند از جمله دین اند وواسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برائے کسے ست که در احوال فرق ملتا استقرا اتمام کرده باشد والاعوام را منصب آنست که بوجهے از وجوه بحوب واجتهاد جمله ملت را از ثوابت بشناسند وتابع جمله ملت شوند تا آنکه استقرا ایشان کامل گردد دیده از روی کار برانداخته شود این ست عملی که خدا تعالے تکلیف را بران دائر ساخته ست ودر اذہان ایشان اصل را مرکوز نمود بوجه اجمال ہرچند تفصیل آن دفترے مے طلبد والحمد لله اولا وآخرا وظاہرا وباطنا

مکتوب در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری رحمة الله تعالے رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امہات اکثر علوم دینیه موجب ہستند که این نیازمند رقم یافت

الحمد لله والصلوة علے سیدنا محمد صلے الله تعالی علیه وآله وسلم اما بعد روزے در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من ہولاء یعنے اہل فارس وفے روایة لناله رجال من ہولاء بلاشک مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل ست که خدا تعالے علم فقه را بر دست وی شائع ساخت وجمعے از اہل اسلام بآن فقه مہذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت ہمین مذہب ست وبس در جمیع اقالیم بادشاہان حنفے اند وباشوات وقضات واکثر مدرسان واکثر عوام حنفے وامام ابو عبد الله بخاری نیز داخل ست که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشہور گردانید وتا زمان ما حدیث آنحضرت صلے الله علیه وسلم بواسطه این مرد مردانه باسناد صحیح متصل باقے ماند شخصے از اہل عصر که با اہل حدیث نقارے داشت مانند حال اکثر متفقهه عصر ما ہداہم الله تعالے طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید وگفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم ووے رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث وضعیف بود در فقه وفہم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت ومتوجه یاران خود شدم وگفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فے فقه الحدیث واین سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیہی ست قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزے از تحقیقات علمیه که منشا آن بخاری بود ست وحامل لواء آن غیر بخاری کسے دیگر نبود بیان کردم ودران باب خدا تعالے ہرچه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفتند آنچه مذکور

فضائل محمد بن اسمعیل البخاری

شد بغایت مفید ست اما حافظه تا گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بنظم مضبوط گردد
موافق باشد علاے ایشان داستانی از آن باب بنظم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین - باید دانست
که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد از سینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد
سال دیگر پایه پایه مستحکم مے شد و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حامل لوا حدیث شد و مرجع
عالم درین فن گشت پس اول چیزے که بیش از همه بخاری آنرا سر انجام داد تمیز ست در اعلی اقسام حدیث از
غیر آن بعد از آن محمد عیسی ترمذی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امعان
نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغامبر صلے الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آن را
روایت کرده است و از هر صحابی بطریقے منتشر بر آمده است و روز بروز متزاید شده و این مرتبه اعلی مراتب
حدیث ست مطلقا بعد از آن حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی
روایت کرده باز از این عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد
مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیحه آنرا غیر حضرت عمر رضی الله تعالے عنه راوی نیست و غیر
علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیے بن سعید
از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین ست از وی جماعات لا تعد ولا تحصے
روایت کرده اند بعد از آن حدیث که بدرجه شهرت در طبقه اولے پیش از زمان تدوین نرسیده و آن بر چند قسم
میباشد زیرا که یا این ست که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصے از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد که یکے گواه دیگر تواند بود و هر یکے متماسک بود حدیث حسن ست و آنچه تعدد طرق
ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق ست یا حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل بغیر نکرة و
شذوذ باشد و روایت از علمائے معروفین بعدالة و ضبط باشد مخصوص مے شود باسم صحیح و آنچه مرسل
ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکے شاهد دیگر تواند بود
مطلق حسن تعبیر کرده میشود این ست اصطلاح ترمذی و وی اول کسے ست که اسم حسن را منوه ساخت و
آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده او نیز در حسن داخل ست و قلیل ما هو پس بخاری
کتاب خود را برائے صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض از آن مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و
درین خصلت اول کسے که قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح فضیلتے دیگر
نباشد صدق حدیث لناله رجال من هولاء درست بود زیرا که ایمان نه همین فقه ست و بس
تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لا محاله فکیف که این خصلت مغمور ست د

خصائل دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شد و قبل ازوی علما در فنون چند از علوم دینیه
تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب
قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدء الخلق و قصص
انبیا و یحیی بن معین و غیر او در معرفة احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در رویا و ادب و طب و شمائل
و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات
و کلیات او را انتقاد نمود و پس قدری ازین علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحة
یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که در ان
تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقتی که کسی جزئیات و کلیات علمی را
نداند انتقاد و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسرش نتواند شد چنانچه اگر کسی گوید که فلانی
قواعد طبیه را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده ست و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده ست
بطریق بداهت دانسته شود لامحاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و میزانی که خدا تعالی
در سینه او نهاده هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو الطیب را انتقاد نموده ست
بالبداهت دانسته شود که عروض و عربیه و طریق ایشان شعر نیک ورزیده است تا انتقاد میسرش آمد
ازینجا دانسته شد که بخاری این علوم را نیک ورزیده و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله
یا حدیث صحیح بطریق صراحة یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیلة و فقها
و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام
ایشان مقتصر بر یک فن ست یا دو فن غالبا و هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات
حدیث درین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این
علوم را از احادیث صحیحه برآوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم ست در شریعت و محتاج سرعت انتقال
ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامی که
حاصل او آنست که از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف
بنظر می آمد باز زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنها را
در تراجم بانتشار گردانیده است و طرق استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق
استدلال باشارة نصوص خود اختراع نموده ست آری در استدلال بخاری چند نوع هست که محققین
فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محتمل لفظ برای مسئله و للناس فیما یعشقون مذاهب و فیه هیچکس نیست

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سور ترتیب و تقریر او در میان
می آید و سببش آنست که بعضی از ذوی فهم بتوهم چندان مجهد نشده بود اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد
نه تراجم و ترتیب سور شیشه صاف از بنا شد گو سفال درد باش ؛ رند درد آشام را با این تکلفها چه کار
عزیزی از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعی که منسوب بیکی از حضرات
خواجگان نقشبند قدس اسرارهم نموده و کلمه چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی این است
رو بر سر سوزنی نهالی بنشان ؛ تا شاخ برآرد بلند گردد جهان ؛ بر هر شاخی دو فیل رهوار بران ؛ ور زانکه نتوانی ز کوی ما بگر
الحمد لله تعالی - رو بر سر سوزنی نهالی بنشان الخ مراد ازین رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطهٔ حب الله
تعالی را که در دل هر مومنی بطریق اجمال موجود است بتذکر اسم الله تعالی و ادعاء محبت و دوام اشتغال بان
ساعت بساعت پرورش دهند تا آنکه شاخ و برگی پیدا کند و آن معنی اجمالی بانواع بسیار تفصیلی گردد
پس سر سوزن عبارت از همان نقطهٔ حب است که در نهایت قلت و اجمال است و نهال نشاندن عبارت از
پرورش دادن آنست و شاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن و کامل گشتن آنست و در آمدن
دو فیل بر هر شاخ عبارت از قوة آن شاخها و قبول نکردن انقطاع بسبب عوارض طاریه است
و محتمل که مراد علم کثرت و وحدت باشد یعنی محبت صوفی بوجهی می باید که علم تلاشی کثرت در وحدت
و علم وجود کثرت بجای خودها با هیچ یکی آن را ضرر نرساند و این کلمه اشارتست بآنکه جمعی از صوفیه در اول انکشاف
وحدت محبتی عظیم بهم میرسانند و چون حقیقت واحده در اشیا مشهود ایشان شد آن محبت منقسم
میگردد بآن مظاهر و این خطاست بلکه در هر وقت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنور اعظم که اذا تجلی
فی نوره الذی هو نوره در حدیث ابن عباس عبارت ازان است این است آنچه در معنی این رباعی
در ساعت بخاطر ریختند والعلم عند الله والحمد لله اولا و آخرا در حل معنی بیت خواجه حافظ علیه
الرحمة بموفق التماس عزیزی املا فرموده بودند ؛ بر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که پیر ما
گفت خطا در قلم صنع نرفت ؛ آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد ؛ جمعی ایراد میکنند که در مصراع اول
نفی خطا کرده شده و در مصراع ثانی اثبات خطاپوشی کرده شد و آن مستلزم وجود خطاست و این تناقض
باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث را دو جهت است جهت اسناد بصنع صانع حکیم و ازین جهت
همه محض خیر است شریت را دران گنجائش نبود زیرا که صنع حکیم بجز خیر نباشد و جهت صدور آنها و نسبت
آن بعض اشیا غیر ملائمه را بنسبت مصلحت بنی آدم و باین اعتبار وصف میتوان کرد بشریت و جهت اولی
ناشی از علم وحدت است و جهت ثانیه ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاهده وحدت بجهت ثانیه پرداخت

پس بحقیقت نظر عارف خطاپوش ست نه آنکه اینجا هیچ وجه خطا متحقق شد بنام فضائل وکمالات دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان صمیمی آنجناب اند در حل شبهه معنی حدیث ان اعظم المسلمین الخ مطابق استدعائے ایشان شرف اصدار یافت

فضائل وکمالات دستگاه مولوی رحمت الله عامله الله برحمته التامة معنی حدیث ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما من سال عن شیء لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسألته سوال کرده بودند بناء علیه فقیر کلمهٔ چند تحریر نمود مستعینا بالرب الودود بالقطع از شرائع معلوم شده است که سوال از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مطلقا حرام نیست در کتب صحیحه زیاده از دو صد حدیث آمده باشد به همین مضمون که پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمدند وسوال کردند ونهی از سوال مطلقا چگونه ممکن باشد حالانکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای رفع جهالات ودفع ضلالات بنی آدم ست واین معنی بدون سوال متحقق نمیگردد پس منع از سوال منافی فائده بعثت ست بلکه منهی عنه نوعی ست از سوال لاغیر واگر فکر سلیم را اعمال کنیم روشن گردد که از لفظ همین حدیث خصوصیت آن نوع مفهوم بتواند شد از انجا که فرمود عن شیء لم یحرم فحرم من اجل مسألته وطریق اعمال فکر سلیم آنست که گوئیم تحریم وتحلیل فعل حق ست وعلت حل وحرمت بحقیقت اراده او ست جل جلاله لاغیر وتوسیع حکمی ومصالحی را که احکام بدان منوط اند میتوان علت گفت واز ظاهر لفظ این حدیث مفهوم میشود که شیء در اصل حلال میباشد وسوال سبب تحریم آن میشود پس اگر مراد مجرد فرود آمدن تحریم بعد از سوال باشد اگرچه سوال علت او نبود وعلت محض حکم ومصالح باشند حرم من اجل مسألته چرا گفته شد واجرام او در حق مسلمین چه باشد وتقصیر او درین باب چیست واگر گویند سوال علة تحریم شده است بر خلاف حکم ومصالح بر سبیل اکراه والجا یا غیر آن لانسلم که این معنی صحیح باشد وقد قال الله تعالی ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض پس فکر سلیم مضطر میشود بآنکه جمیع احکام فعل حق اند وناشی از اراده او منوط بحکم ومصالح کلیه که نزدیک او تعالی معتبر ست لیکن بعد ازین کلیه همه احکام منقسم میشود بدو قسم یکی اصول احکام که بنابر حکم ومصالح کلیه فرود آمده اند خواه عقب سوال کسی باشد خواه ابتداء بغیر سوال کسی وآنرا بحکم لتبین للناس ما نزل الیهم باوضاع مثل ارکان وشروط مبین کرده اند وآن اوضاع را تفصیلی لائق داده قسم دیگر تفصیل زائد بر اصل شریعت ست وآن بیان این تفصیل اوضاع ست بحدود جامعه مانعه ومرضی در قسم ثانی آن ست که سوال نکنند وآنچه ابتدا از شارع می آید بر همان اکتفا کنند زیرا که هر حکمی که باشد لابد ست دران از ارکان وشروط وفرق درمیان اشیاء متشابهه باهم وشارع بیان این اشیاء فرو میگذارد باز در بیان ارکان وشروط لابد الفاظی مذکور خواهد شد

که بطریق قسمت و مثال معلوم باشد و بطریق حد جامع مانع غیر معلوم پس اگر ازین الفاظ سوال درمیان آید لابد شود از بیان ارکان و شروط آن و فرق در اشیاء مشتبهه باهم پس هر سوالے تضییق در شریعت پیدا میکند و احکام را بر خلق تنگتر مے سازد و هر رنگ ساختن متضمن تحریم اشیاء غیر محرمه خواهد بود کما لا یخفے پس شارع این امور را برائے مبتلی به تفویض نمود و اگر مبتلی به رائی نداشته باشد به مجتهدے رجوع کند و استعانه برائے او نماید تا بر جماهیر ناس حرج واقع نشود و آنکه در مثل این امور بشارع رجوع کنند و تفتیقات لا تعد و لا تحصے بروی کار آید مکروه داشت پس قسم اول نسبت کرده شده است بخدا تعالے و قسم ثانی را نسبت کرده شد بحالت ایشان فرقا بین القسمین پس هر چند هیچ چیزے از قسمین بیرون از مصلحت نیست اما آنچه اصل شریعت باشد احق ست بآنکه مضاف بحق بود زیرا که خواهند نزا البته تبلیغ مے باید کرد قال الله تعالی افنضرب عنکم الذکر صفحا الآیة و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصول شریعت بطریق وحے تلقی مینمایند و بعض تفاصیل را بطریق اجتهاد نمارا هے مشروع فرمایند برائے علمای امت تا ایشان بدانند که چگونه ضبط حدود می باید کرد و چگونه استنباط مے باید نمود و بسیارے از تفاصیل را برائے مبتلی به گذاشتند و اگر مبتلی به رای نداشته باشد و از علماے رسی استفتا کند واجب میشود بالکفایه جواب آن استفتا پس آنحضرت صلے الله علیه وسلم قبل از سوال نمی خواستند که در مثل این امور سخن گویند اما چون مستفتی سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضاف ست بایشان و بهمین معنے حمل باید کرد حدیث و سکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنها و آیت لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و این بمثالے واضح گردانیم خدا تعالے صلوات خمس را بر بنی آدم فرض گردانید فرمود و اقیموا الصلوة و بعد ازان ارکان و شروط و سنن صلوة را بیان فرمود بعض در قرآن عظیم و بعض بر زبان حضرت پیغامبر صلے الله علیه وسلم پس حکم فرمود که وضو نزدیک حدث اصغر و غسل نزدیک حدث اکبر شرط ست و اگر معذور باشد تیمم کند و همچنین استقبال قبله و ستر عورت و طهارت از نجاسات در ثوب و بدن و محل صلوة و بودن آنها در اوقات معینه شروط اند و اذان و اقامت و وقوع صلوة بجماعت و در مساجد سنن خارجه و نیت و تکبیر و قیام نزدیک استطاعت و قراة و رکوع و سجود اے غیرها ارکان و تسبیحات و اذکار و هیآت از سنن داخله و بعد ازان صلوة نافله که موقوف اند باسباب و اوقات بیان فرمودند و صفت هر یکے ازین اشیا قولا و فعلا ارشاد نمودند و ارکان و شروط و آداب هر چیزے و رخص عند القدر ذکر کردند تا آنکه نعمت تمام شد و بیانی که بمقتضای آیه لتبین للناس ما نزل الیهم بود بانجام رسید و لابد بیان هر رکن و شرطے ازینها بالفاظے واقع خواهد شد که معلوم اند بقسمت و مثال و غیر معلوم اند بحدود جامعه مانعه پس شارع این اشیا را برای مبتلا به مفوض گردانید نفرمود که غسل بمعنے اساله آب ست یا اساله مع الدلک

و وجه از قصاص شعر ست باذقن یا چیزی دیگر زیرا که اگر این اشیا از بیان الحق شوند قواعد تبیین مضطر گردانند به تضییق و تحریم بسیاری از مختارات و آن حرج عظیم باشد بر امت که علم او نتوانند و از عمل او عاجز شوند و ایضا آن امور مبین نشوند الا بالفاظ دیگر که معلوم باشند بالمثال والقسمة دون الحدود الجامعة المانعة و هکذا و هکذا او بحد در آخر امر خواهد بود از انتهای الفاظ معروفه بالمثال والقسمة دون الحدود و از اول باید اختیار کرد حاشش امر که سوال اصول از ذرائع منهی عنه باشد اگرچه بعد از ان تحریم واقع شود و اگرچه سائل نکته ذرائع متفطن نشده رجا تحریم کرده باشد و سوال کرده نحو چون معنی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث با حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در باب خمر و نزول تحریم خمر حسب سوال ایشان وارد میشود مضمحل گشت زیرا که تحریم خمر منوط ست بر مصالح از سد باب فساد و بغضا کما قال عز و قائل انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء پس سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از بلای منهی عنه نیست و ساحت عزت آنجناب از مطاعن ناکسان مبرا سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه از جاهای بسیار چنان ظاهر میشود که اراده ازلیه مقتضی تحریم خمر بود پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم در خبر توقف افتاد تا به همگنان ظاهر شود که اجتهاد حضرت عمر درین باب موافق اراده ازلیه افتاد و سوالات مکرره و دعاهای متواتره ایشان فتح باب نزول کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از ان مواضع یکی آنست که در قصه معراج انا لبن و انا خمر حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب لبن میل فرمود جبرئیل گفت اخترت الفطرة ولو اخذت الخمر لغوت امتک پس از اینجا دانسته شد که در پرده غیب خمر مظنه غی بوده است و از ان مواضع دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و آن دلالت میکند بر قباحت سکر و بعد متصف بان از خبر قربات الهیه بعد از ان حضرت عمر رضی الله عنه دعا کردند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفاء پس نازل شد و یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما و مدلول این آیت تحریم خمر ست زیرا که حاصل معنی آنست که در خمر منفعت بدن و اثم نفس هر دو جمع اند و در شکل این صورت حکم اثم است پس تخصیص شد بر حرمت آن لیکن درین لفظ نوعی از خفا بود بنسبت بعض اذهان باز حضرت عمر گفتند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفاء پس نازل شد انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و خفا از روی کار مرتفع شد پس این قصه یکی از مفاخر کبیره حضرت عمر ست کما ورد فی الحدیث هکذا ینبغی ان تفهم هذا المقام ⁂ جواب مکتوب جامع الفضائل مخدوم معین الدین تهتائی متضمن کشف شبهات و رفع ایراد ایشان در کلام شیخ تقی الدین احمد بن تیمیه حنبلی و بیان فضائل و تنویه شان او و در زمره علمای اهل سنت و رد جمعی که زبان طعن در حق وی دراز کنند و اظهار حسن عقیده خویش بنسبت او رضی الله عنه و عن سائر علمای دین تحریر یافت ⁂ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مفیض النعم و ملهم الحکم و صلی الله علی سیدنا محمد سید العرب والعجم و علی آله و صحبه اصحاب العوالی الهمم اما بعد فیقول الفقیر ولی الله بن عبد الرحیم عامله الله تعالی بفضله الجسیم وردت رقیمة کریمة من مخدوم مکرم لا زال معینا للحق والدین فیه الفحص عن حال الشیخ تقی الدین احمد بن تیمیه عامله الله تعالی بفضله وانی نعم ینبغی ان اعتقد فیه فوجب الاجهار بامره وان کنت اعتزل عن مثل ذلک الذی اعتقده انا احب ان یعتقده

جميع المسلمين في العلماء الاسلام حملة الكتاب والسنة والفقهاء الذابين عن عقيدة اهل السنة والحديث انهم عدول بتعديل
النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال يحمل هذا الدين من كل طبقة عدوله وان كان بعضهم تكلم بما لا يرتضيه هذا المعتقد اذا كان قوله ذلك
غير مردود بنص الكتاب والسنة والاجماع وكان قوله ذلك محتملا وكان مجال ومساغ للخوض فيه سواء كان قوله ذلك في اصول
الدين او في المباحث الفقهية او في الحقائق الوجدانية وعلى هذا الاصل اعتقدنا في الشيخ الاجل محي الدين محمد بن علي بن العربي
وفي الشيخ المجدد احمد بن عبد الاحد السرهندي انهما من صفوة عباد الله ولم نلتفت الى ما قيل فيهما فكذلك ابن تيمية فانا قد تحققنا
من حاله انه عالم بكتاب الله ومعانيه اللغوية والشرعية وحافظ لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وآثار السلف عارف بمعانيهما
اللغوية والشرعية استاذ في النحو واللغة محرر لمذهب الحنابلة فروعه واصوله فائق في الذكاء ذو لسن وبلاغة في الذب عن
عقيدة اهل السنة لم يؤثر عنه فسق ولا بدعة اللهم الا هذه الامور التي ضيق عليه لاجلها وليس شيء منها الا ومعه دليله من
الكتاب والسنة وآثار السلف فمثل هذا الشيخ عزيز الوجود في العالم ومن يطيق ان يلحق شأوه في تحريره وتقريره والذين
ضيقوا عليه ما بلغوا معشار ما آتاه الله تعالى وان كان تضييقهم ذلك ناشيا من اجتهاد ومشاجرة العلماء في مثل ذلك
ما هي الا كمشاجرة الصحابة فيما بينهم والواجب في ذلك كف اللسان الا بخير وقد ذكر انه قال ان الله تعالى فوق العرش
والتحقيق ان في هذه المسألة ثلاث مقامات احدها البحث عما يصح اثباته للحق توفيقا وعما لا يصح توفيقا والحق في هذه المقام
ان الله تعالى اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحاديث متظاهرة على ذلك وقد نقل الترمذي ذلك عن الامام مالك و
نظرائه وثانيهما ان النص هل يجوز كون مثل هذا الكلام حقيقة او يجب حمله على المجاز والحق في هذا المقام ان العقل يوجب
انه ليس على ظاهره في نفس الامر وثالثها انه هل يجب تاويله او يجوز وقفه على ظاهره من غير تعيين المراد والحق فيه انه
لم يثبت في حديث صحيح او ضعيف انه يجب تاويله ولا انه لا يجوز استعمال مثل تلك العبارات من الائمة اخبرني ابو طاهر
عن ابيه انه قال قال الحافظ ابن حجر العسقلاني لم ينقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن احد من الصحابة من طريق صحيح التصريح
بوجوب تاويل شيء من ذلك يعني المتشابهات ولا المنع من ذكره ومن المحال ان يامر الله نبيه بتبليغ ما انزل اليه من
ربه وينزل عليه اليوم اكملت لكم دينكم ثم يترك هذا الباب فلا يميز ما يجوز نسبته اليه تعالى مما لا يجوز مع حثه على التبليغ
الشاهد الغائب حتى نقلوا اقواله وافعاله واحواله وما فعل بحضرته فدل على انهم اتفقوا على الايمان به على الوجه الذي اراد
الله تعالى فيها واوجب تنزيهه عن مشابهة المخلوقات بقوله ليس كمثله شيء فمن اوجب خلاف ذلك بعدهم فقد خالف
سبيلهم انتهى وهذا الذي حققناه هو مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري عند التحقيق اقرأني ابو طاهر المدني رضي الله عنه
خط ابيه ان الشيخ ابا الحسن قال في كتاب الابانة على مذهب احمد في مسألة الصفات وان الله فوق العرش وكلام
ابن تيمية محمول على المقام الاول والثالث واذا رجعنا الى الوجدان فلا شك ان لله تعالى خصوصية مع العرش
ليست مع غيره من مخلوقاته ولا نجد عبارة في ذلك افصح واقرب من الاستواء على العرش كما انا لا نجد عبارة في الكشف

المسموعات والمبصرات افصح من السمع والبصر والله اعلم بحقائق الامور وقد ذكر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلى
الله عليه وسلم ولا يرد في كلامه في المسئلة دليل صريح صحيح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر لزيارة بحديث لا
تشد الرحال وبحديث لا تتخذوا قبري عيدا فاذا كان لقوله مساغ اجتهادي لا ينبغي ان يشدد عليه ذلك التشدد
وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والغوث والخضر والذي يدعيه الشيعة انه المهدي وحق له ذلك السني ما دام على شرط من
اعتقاد ما ثبت بالكتاب والسنة والاجماع والسكوت عما لا يثبت بها يجوز له لا ان يعتقد ذلك ومن اثبت من الصوفية
فانه لم يثبت عن كتاب وسنة اللهم الا الكشف وليس من ادلة الشرع والذي افهم من كلامه انه يريد ان هذا قول مبتدع
باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امرنا هذا ما ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار
لم يستحق التكفير ولا التفسيق ايضا وههنا دقيقة وهي انه كم من مسئلة لم يدل عليها الشرع لا نفيا ولا اثباتا ودل عليها
العقل كقولنا يحصل من ضرب العشرة في العشرة المائة او الكشف والوجدان كقولنا المحبة الذاتية ثابتة للكمل
من عباد الله وهي ميل الوجود الخاص الى اصله المطلق من القيود كميل كل عنصر الى مقره وهذه المسائل حقة
في الحقيقة ولو اعتقد انسان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطا. ولو احلها محل الثابت بالشرع
فانكر على من لم يقل بها او جادل اثباتها على منكرها كاثبات الشرعيات كان خطاء ايضا وقد ذكر عنه انه انكر
اعتقاد الشيعة في الامام المحجوب على زعمهم وحق لسان ينكر ذلك بل الاشاعرة كلهم على هذا الانكار لا اعلم ان احدا قال
وقد ذكر عنه انه اساء الادب مع السيدنا علي رضي الله تعالى وحاشاه ان ذلك وقد طالعت كلامه فوجدت بعضه
مسوقا في مناقضة كلام الشيعة في طعنهم على الخلفاء الثلاثة بامور تخيلوها نقصا كما هو مذكور في آخر التجريد فقام
هذا الشيخ يعد عليهم امورا اعترفوا بها في سيدنا علي هي مثلها كانه يقول ليست هذه الامور نقصا كما تخيلتم فان مثلها ماثور
عن سيدنا علي وهو رضي الله تعالى عنه مرضي عندنا وعندكم وما هو جوابكم في سيدنا علي هو جوابنا في الخلفاء الثلاثة
وهذا من كمال علمه وقوة مناظرته ومن الاعتراف بفضل سيدنا علي وعلى هذا الاصل يخرج قول لم يعلم ان
الرأي ان لم يكن مذموما الخ وقوله فان الحسين رضي الله عنه لم يعظم انكار الامة بقتله كما عظم انكارهم بقتل عثمان
وقوله فان فضل ابي بكر الخ معناه الرد على الشيعة في طعنهم على الصديق بمنع فدك وانه ايذاء لفاطمة رضي الله
تعالى عنها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم يوذيني ما آذاها وحاصله ان مثل هذا الامور يستثنى من مطلق الايذاء لانه
بالشرع للشرع وكذلك قوله واما فعل تؤذيني الخ حاشاه ان يشنع على علي وفاطمة رضي الله تعالى عنهما بل هو على
سبيل المناقضة كانه قال تشنيعكم على ابي بكر هو مثل بالفرض من تشنيع احد على علي وفاطمة وجوابكم هو جوابنا بعينه
وبعضه في مناقضة الشيعة في اثباتهم افضلية سيدنا علي على الخلفاء الثلاثة كما هو مذكور في آخر التجريد ايضا فقام
هذا الشيخ يثبت للخلفاء الثلاثة مثل ما اثبتوا لسيدنا علي او افضل منه وليس في التفضيل اساءة ادب فان

التفضیل مذہب اہل السنۃ اجمع وحاشاہم ان یسیئوا الادب معہ رضی اللہ تعالی عنہ واما تفسیر آیۃ التطہیر فـ
بالارادۃ التشریعیۃ دون الارادۃ التکوینیۃ فصحیح ومثلہ قولہ تعالی یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ویرید اللہ
ان یتوب علیکم الی غیر ذلک من الآیات وبجعفانی اذکر اللہ عز وجل کل مسلم فی ہذہ المسئلۃ وامثالہا اللہ اسئل
ان یسب احد من المسلمین عالما مجتہدا فی امثال ہذہ ہذا ما تیسر فی الحال من الجواب وحملنی علیہ الا النصح واللہ اعلم بالحقیقۃ
مضمون اجازت قصیدہ مدحیہ وسائر مؤلفات وافر الافادات ومرویات ومسموعات شریفہ خود باین
خاکسار کرامت فرمودہ اند ہذہ بسم اللہ الرحمن الرحیم - الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام
الاتمان الاکملان علی سید النبیین وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد فقد قرأ علی وسمع منی مرات کثیرۃ قصیدتی
المسماۃ باطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وشرحہا اخی فی اللہ وعیبۃ نصحی ومعدن
اسراری خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ تعالی شہودہ الاتم فیہا انا اخبرہ لروایتہما ولروایۃ جمیع ما قرأ علی وسمع منی من
مؤلفاتی وکذا ما لم یقرأ ولم یسمع وصح عندہ انہ مؤلف لی او ہو مما یصح لی روایتہ فقد اخبرتہ لروایتہ واجزت بکل
ذلک اجازۃ مطلقۃ لمن بلغ من ولدہ حد العقل والفہم ولجمیع اہل بلدۃ اعنی الکشمیر بل اجزت لجمیع من فی ہذا العصر
عربہم وعجمہم صغیرہم وکبیرہم ان یرووا عنی مؤلفاتی وجمیع ما یصح روایتہ لی اذا صح عندہم انہ مؤلف لی او مروی
وارجو ان یکون ہذہ الاجازۃ المطلقۃ العامۃ نافعۃ ان شاء اللہ تعالی وقد فعلہا جماعۃ من شیوخنا فنفع اللہ بہم کتب
ہذہ الاسطر بیدہ الفقیر الی اللہ الکریم ولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی وطنا الفاروقی نسبا یوم الثلث السابع و
العشرین من ربیع الاولی المنسلک فی ۵۵ الہجری والحمد للہ اولا وآخرا وظاہرا وباطنا در جواب
سوالات خواجہ باسط کہ یکی از مشاہیر وقت ہست نگارش یافتہ بود بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد السلام والاکرام از فقیر ولی اللہ عفی عنہ واضح آنکہ در سوالات
سید سوال ابوالرضا ہندی وعبد اللہ علمدار وصفوان کہ سید محمد جعفر المکی ثم المشہدی لہوی ملاقات کردہ
است وابوسعید معمر حبشی کہ امیر سید علی ہمدانی مصافحہ با او کردہ ہست صحابیت این ہر چہار ثابت ہست یا نہ
جواب اعتماد فقیر بر آن ست کہ از ایشان انچہ روایت آید ثبت بآن قائم نمی شود نہ درباب عمل نہ درباب
اعتقاد نہ درباب فضائل اعمال نیز اکہ غالب رای عدم صحابیت ایشان ست بجہتہ حدیث متواتر دال بر انخرام
قرن بعد از صد سال از وفات ورود حدیث دیاران ہر چند در تاویل این حدیث تمحلات کردہ اند طور او درین معنی از
دست نمی رود ودر ہمچنین احادیث خضر وساینہ جن آری بعض محدثین بجہتہ تبرک کہ باب واسع ست ومحتمل مدار آن باب
بجای واقع میتوان گرفت مصافحہ کردہ اند وروایت نمودہ الاعلام بحال تلک الروایات وفقیر نیز درین باب رسالہ
دارد مسمی بکتاب النوادر من حدیث سید الاوائل والاواخر سوال ثانی در بعض مشجرات علو مشاد دینوری می نویسند

صحیح هست یا نه جواب در جاهای معتبر این عبارت نیافته ایم شیخ علو دینوری دیگر است و همان است پیر شیخ
ابو الحسن شبلی ثم الحبشی و شیخ ممشاد دینوری دیگر است و وی از اصحاب سید الطایفه است و خرقه محمد عمویه بوی و پیر
شیخ شیوخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید بر شجرات اکابر اعتماد نمود و عبارة موهم اتحاد
این دو عزیز آورده است و شیخ حسن عجیمی در اختصار خود آن وهم را تحقیق ساخته و متعدی ما ذکرست و در عقد فرید بجز این
سهو قلم ناسخ سهوهای دیگر نیز یافتیم که ذکر آنها تطویل می انجامد سوال ثالث در شجره شاذلیه شیخی وارد شده که
نسبتش مروانی است و شیخی وارد شده است که جابر نام داد این مروانی نسبت بچیست و این جابر کیست جواب
مروانی بتحقیق نمیدانم که نسبت بچیست ظاهر آن است که نسبت بمروان بن الحکم باشد زیرا که در مغرب صحابه دولت
و علم ازین فریق گذشته اند قدیما و حدیثا و این عزیز نیز ظن آنست که مغربی است و احتمال دارد که بقبیله دیگر منسوب
باشد چنان بخاطر دارم که در انساب سمعانی مروانی را وجهی دیگر هم ذکر کرده است لیکن انساب سمعانی پیش بنده نیست
و جابر همان جعفی است هر چند امام ابو حنیفه گفته است ما رایت اکذب من جابر و لا اصدق من عطاء زیرا که کذب در
حدیث بوجوه کثیره داخل میشود که بعض آن مسقط صلاح شخص نمیباشد و طعن در دین او نخیل که از جهة غموض کلام
او باشد موجبی که موهم معنی فاسد گردد چنانکه سمعانی قصه ابو طالب مکی ذکر کرده است حالانکه ابو طالب مکی از مشایخ
کبار این طریقه است مشایخ حدیث خود را بران یافتیم که روایت ابو طالب مکی و بعضی صاحب بهجة الاسرار را قبول
نمیکردند باعتبار فن حدیث هر چند ایشان بزرگان بودند سوال رابع شیخ تاج الدین هندی که در سند مصافحه
معمریه واقع شده کیست جواب وی شخص تاج سنبهلی الوطن عثمانی النسب است از خلفای خواجه محمد باقی قدس
سره هم پیر شیخ احمد سهرندی مرا از مشایخ خود رسیده است که هر سه این عزیزان در یک مجلس با جاجی رمزی
مصافحه معمریه کرده اند و مرا از طریق هر سه عزیزان مصافحه رسیده و از شیخ تاج اجازت و خرقه و تلقین هست
بسه واسطه از تصانیف شیخ در اشغال نقشبندیه بر والد خود خوانده ام + ++ و والد فقیر آنرا از خواجه خرد نقل کردند
و خواجه خرد از شیخ تاج نقل کردند و شیخ تاج الدین بعد وفات خواجه محمد باقی قدس سره بمکه رفت و متوطن شده و
اهل مکه از وی اخذ کردند و کرامات بسیار دیدند سلطان روم غائبانه اعتقاد بهم رسانید و من فضلے از کرامات شیخ از
ثقات اهل مکه شنیده ام و در اربعین بعد الالف برحمت حق پیوست و در قیقعان که جبلی است بمکه مدفون شده و فقیر زیارت
قبر شریف وی کرده و السلام ایضاً در کشف بعض شبهات و جواب بعض سوالات مشار الیه ارشاد شده بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام و الاکرام کتاب طبقات الصوفیه
و لطائف المنن پیش بنده نیست فقیر از مشایخ خود تحقیق کرده است که شیشی و شبیشی هر دو درست است هم بدل
باست اصل او شیشی است از الشباشة و سلسله شاذلیه در اختصار عقد فرید واقع است با سلسله که در ورق سابق

ست مقابله کرده شد چند جا تفاوت ظاهر شد و در نسخه اختصار چند اسم ساقط است ظاهراً سهو ناسخ ست و رساله نوادر مرسل ست بنظر اصلاح بگذرد فقیر در رفع سلاسل صوفیه بسید البشر علیه امن التحیات واکمل الصلوات سوالی دارد که اول کسی از اکابر صوفیه که برفع سلاسل صوفیه الشیخ حسن البصری و نسبت حسن البصری بخاتم الخلفاء رضی الله تعالی عنه وارضاه قائل شده کیست و ماخذ این قول او چیست باوجود آنکه دران زمان رسوم تصوف نبود و نام تصوف نه و اشارات غامضه ارباب توحید وجود و فنا و بقا مذکور نه و اگر بنا بر اخذ آداب طریقه و توزیع اوقات بر اذکار و مجاهدات که بانی ست مشهور و مجمع علیه فیض و صحبت مانند آن اعتبار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در اتصال صحبت حسن البصری با خاتم الخلفاء انچه هست اگر درین مسئله تشفی کلی حاصل شده باشد اطلاع دهند والسلام

در تحقیق مضمون بعض ابیات مثنوی بر طبق التماس بعض ارادت مندان صادر گشته بودند

بسمه سبحانه قال مولانا جلال الدین الرومی قدس سره فی نظم المثنوی - آن یکی ماهی همی بیند عیان الخ این ابیات احتمال معانی بسیار دارند انچه اقرب مینماید آنست که درین مقام حضرت مولوی بیان اختلاف استعداد بنی آدم در معرفت الله قصد میکنند و میگویند آن یکی ماهی همی بیند عیان یعنی مسلم موحد الله واحد همی شناسد شناختن چشم دیده ماه را بغیر شک میگویند که علم الیقین او مشابه احساس بصر گشته وان یکی تاریکی همی بیند جهان یعنی دهریه مشابه کسی که ماه طالع را نمی بیند یعنی جهان را از نور مدبر السموات والارض عاطل مییابد وان یکی سه ماه می بیند بهم یعنی قایل ثالث ثلثه بتثلیث آلهه قائل شده وان سه کس نشسته یک موضع بر غم یعنی هر سه قصد بهم خود طالب معرفت حق اند نفس الامر بر شده اند و غم تفتیش حقایق علما ماهی علیه دارند و سعی بلیغ حسب الطاقه دران معنی بذل نموده اند باوجود آنهمه سعی مختلف شده اند درین مسئله پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز تصویر میفرمایند سعی اقصی بالغایه را چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز یعنی از کمال بصیرت خود و خوض در فهم انچه بگوش ایشان رسد مشغول اند در تو آویزان و از من در گریز مراد از تو مطلق حاضر ست و از من نفس ذکر کننده یعنی تعلق خاطر ایشان بانچه پیش روی ایشان واقع ست و از شده تعلق خاطر از خود غافل مانده اند چنانکه در شدت فکر و خلات تفتیش واقع میشود. بیکی از اعنیا بے روزگار در تعبیر بعض منامات او که مرقوم از قلم کرامت شیم بآنجناب شده بود. اعزکم الله تعالی فی الدارین واحسن الیکم فی النشاتین سه دیار صالحه که دران بر دیتعمر در عالم علیه من الصلوات فضلها اشرف شدند بیان نموده بودند اول خوابی که در اوائل عهد فرخ سیر دیده بودند تعبیر آن خلاص بود از ان مضیق شد بید وان یعنی در همان واله متحقق گشت خوابی که دران دو پیاله خشک و دو قاشق که دیدند کاسه عنایت شد تعبیر آن وسعت رزق ست الله تعالی با آخر باقی خواهد بود که دوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشتند پس ظاهر شدن کدو

بغایت مستحسن شد و خواندن دعای بسم الله لا یضر مع اسمه شیئ کنایت ست از محفوظ ماندن از آفات و مضرات ثالث خوابی که در آن شمشیری بدست دادند که بران آیة نصر من الله و فتح قریب و غیر آن مکتوب بود و در آخر آن شمشیر شکسته شد و قبضه در دست ماند ظاهر آنست که تعبیر شکستن طرف فوقانی صدمه ایست که بعض برادران ایشان در کشمیر رسید و تعبیر باقی ماندن قبضه سلامت ایشان ست و آن نیز متحقق شد بعد ازین خاطر را مشوش نباید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم - الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان ما قبضا بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد لحال مستحسن مینماید که زیر هر بیتی اشاره لطیفه کرده اند تنکته که دران ودیعت نهاده شده والله یقول الحق و هو یهدی السبیل فشهادلی دارم ز خود خالی خیالش میتوان گفتن ⁂ در کیفیتی جوششی ثمر الشش میتوان گفتن ⁂ وجود بی نمو معنی ها دیدنی دارد ⁂ درین نیرنگها بو گلابش میتوان گفتن ⁂ درین دو بیت اشارتست بحالی عجیب که انجذاب روح ست بافنا را ناه سویدا ردل بیابی اندر پیچ و تاب وی ⁂ نفوس عالمی ام الکتابش میتوان گفتن ⁂ اشاره ست بجامعیت حجر بحت ش فرو باشید از سهم کثرت موهوم چون شبنم ⁂ ز فیض معنی آفتابش میتوان گفتن ⁂ اشارتست لبقا آنکه از ظهور معنی حجر بحت خیزد ملشها بز لف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را ⁂ خروشی در دل شبها نمیکردم چه میکردم ⁂ دلی بردند جان افگار دیدارتند خو دارم جهانرا پر ز یار بها نمیکردم چه میکردیم ⁂ اشاره هست بآنکه گرفتاری بذاتی غیب الغیب حیرت شدند و میدهد و قلق می آرد غم تحصیل دیار شغل درد غزل می بینم ⁂ جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم ⁂ تنفیر ست از مناصب جاه به بیان آفاتی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود کسی با من همی سازد کسی با گر همی بازد ⁂ اگر من یاد آن بتها نمیکردم چه میکردم ⁂ ش اشاره هست بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی ست از معانی بی نشانی و در بعض حالات از تماثیل بحقائق میبرد ⁂ می تحقیق را از خم منشر بها بردن دیدم ⁂ خروج از قید منشر بها نمیکردم چه میکردم ⁂ حجاب وصل مطلوبست دل بستن بمطلبها ⁂ امین گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم ⁂ اشاره هست بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک هست منتهها ناگزیر تو منم ای بی نظیر ⁂ ره مگردان بعد ازان از ناگزیر ⁂ من ترا مشفق ترم از صد پدر ⁂ در من آ و نیز و مرا محکم بگیر ⁂ غیر من گر با تو بایستی بود ⁂ آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ⁂ درین سه بیت اشاره کرده شد بمبادات حقیقة الحقائق با سالک و مها ساقی گری کن کز هوش خود افتم ⁂ من بار خودم خود از دوش خود افتم ⁂ درین بنما خود را ای ستایا مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم ⁂ مثل می جوشان کز خم بدر افتند ⁂ جوشی زده بر خود از جوش خود افتم ⁂ از بهر بتی شد مستی دیگر ⁂ از فرط تمائل از آغوش خود افتم ⁂ زین تیز زبانی آزاده قلم من ⁂ خوش آنکه زبانی خاموش خود افتم ⁂

این غزل از مزاحفات بحر بسیط ست مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شرح غرض ازان تشوق ست بحال انفصال با فنا انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارتست از روح و معرفت سر و فنا انا از تیقظ لطیفه خفیه والسلام ⁂ تا بکی محنت مهجوری

[illegible] و علی [illegible] فاسخه گردد منگیر وقت و مشوش حال و متغیر وجه روح می شود [illegible]